

نه!

خیزش تهیدستان را سر باز ایستادن نیست!

اردشیر مهرداد

در نخستین روزهای سال جدید میلادی تقویم شورش گری بار دیگر در ایران ورق خورد. مردم بخش چهاردانگه واقع در کمربند فقر جنوب تهران به خیابان‌ها ریختند و اعلام کردند که بیش از این نمی‌خواهند به محرومیت‌های خود گردن نهند و دولت و سیاست‌های آن‌را مسئول فلاکتی می‌دانند که با آن دست به گریبان‌اند. آن‌ها برای ساعت‌ها شاهراه تهران-ساوه را مسدود ساختند تا مقامات را وادار سازند به درخواست‌های آنان پاسخ گویند. اعتراضات تنها زمانی فروکش کرد که نماینده استانداردهای مشروعیت درخواست‌های مردم را پذیرفت و در مورد اجابت آن‌ها قول مساعد داد.

درخواست‌ها روشن بود: دسترسی به خدمات شهری و سرویس‌های اجتماعی. خدماتی که عرضه آن‌ها به سرمایه‌گذاری‌های اولیه نیازمند است و هرگاه بخواهد در سطح محلی صورت گیرد معنایش تحمل سالیان طولانی‌تر محرومیت است علاوه بر پرداخت عوارض سنگین شهری. امری که برای مردمی که با سیاه‌ترین فقر دست به گریباند ناممکن است. سرمایه اولیه باید از منبعی دیگر تامین شود. در بودجه "تعدیل شده" کشوری دیگر جایی برای این قبیل "ریخت و پاش‌ها" نیست. بودجه شهری اسلام شهر بعنوان شهرستانی که چهاردانگه یکی از بخش‌های آنست نیز امکانی در اختیار نمی‌گذارد. این شهرستان اساساً چیزی نیست جز یک دوجین "شهرک" تهیدست‌نشین دیگر که وضع هیچ‌یک از آن‌ها از چهاردانگه بهتر نیست و در میان خود چیزی جز فقر برای تقسیم کردن ندارند. می‌ماند تهران!

تهران شهر ثروت است. تهران شهر درآمد‌های نجومی است. تهران شهری است که شهرداری آن بزرگترین اجاره‌خوار و عوارض‌بگیر تاریخ معاصر ایران است. صندوق شهرداری آن به قیمت بالا بردن سرسام‌آور هزینه مسکن و پرتاب میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش به پشت دروازه‌های شهر و آلودگی‌نشینی در چهاردانگه‌ها چنان انباشته شده است که می‌تواند تنها برای یک طرح شهری (نواب) بیش از یک هزار میلیارد ریال هزینه کند. در خواست الحاق به مناطق ۱۸ و ۱۹ چنین شهری به معنای درخواست سهمی است از "کیک بزرگ"! درخواستی که جز از طریق بکارگیری تنها وسیله "مشارکت سیاسی" تهیدستان، یعنی شوریدن بر هر چه

بقیه در صفحه ۲

با پایان کار هیئت‌های نظارت منتخب شورای نگهبان در بررسی صلاحیت کاندیداهای نمایندگی مجلس شورای اسلامی، روشن شده است که اکثریت بالای کاندیداهای جبهه دوم خرداد، در تهران و شهرستان‌ها رد صلاحیت شده‌اند. بر اساس اخبار منتشر شده در روزنامه‌های کشور در ۱۹ آدی ماه ۷۸، این روند آن‌چنان گسترده است که حتی نزدیک به ۶۰ نفر از نمایندگان کنونی مجلس از فراکسیون اقلیت که خود را برای مجلس ششم نامزد کرده بودند نیز توسط هیئت‌های نظارت رد صلاحیت شده‌اند. گستردگی رد صلاحیت‌ها، امری تصادفی نیست. پیش از این شورای نگهبان در یک اقدام غیرمترقبه با ارسال «فرم استعلام» به هیئت‌های نظارت و کشاندن پای اتمه جمعه، بسیج و سپاه به امر تحقیقات از کاندیداهای، دست به یک اقدام غیرقانونی زد. شورای نگهبان در این «فرم استعلام» «شرکت یا عدم شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌های حکومتی»، «شرکت یا عدم شرکت در انتخابات»، «سخن گفتن علیه ولی‌فقیه و نظام اسلامی» را نیز به عنوان معیارهای تشخیص صلاحیت تعیین کرد و هیئت‌های نظارت نیز مفتشان بسیج و سپاه را به درب خانه‌های همسایگان کاندیداها اعزام کردند. اقدام غیرقانونی شورای نگهبان آن‌چنان هدف مند بود که ۳۲ تن از مهمترین شخصیت‌های جبهه دوم خرداد در یک نامه سرگشاده از محمدخاتمی خواستند از قدرت خود استفاده کند و اخطار قانونی بدهد.

اما رد گسترده‌ی صلاحیت کاندیداهای جبهه دوم خرداد و نیروهای ملی-مذهبی، تنها اقدام پیش‌گیرانه جناح حاکم برای برگزاری یک انتخابات بی‌خطر نیست. مجلس شورای اسلامی نیز در این هفته‌های پایانی کار خود، مسدود با بررسی لوایح

جناح حاکم شمشیر را از رو بسته است!

ارزنگ بامشاد

دوفوریتی تلاش کرده است راه را برای ورود نیروهای وابسته به جبهه دوم خرداد به مجلس ششم ببندد. تلاش برای یک مرحله‌ای کردن انتخابات که با خروج نمایندگان فراکسیون اقلیت شکست خورد، پائین آورد حد نصاب آرای هر نماینده به ۲۵ درصد آراء، ممنوعیت استفاده از پوسته‌های بزرگ و رنگی برای تبلیغات نامزدها که امکان تبلیغی نامزدهای دوم خردادی در کنار عدم دسترسی آن‌ها به رسانه‌های همگانی را بشدت کاهش می‌دهد، افزایش اختیارات نظارتی شورای نگهبان به تمامی مراحل انتخابات، ضرورت درج شماره مسلسل در پشت برگه‌های رای‌گیری که زمینه را برای علنی شدن آرای رای‌دهندگان فراهم می‌آورد، از جمله اقداماتی است که جناح حاکم به عمل آورده و به اجرا گذاشته شده است. برای مقابله با بالاگرفتن اعتراضات جناح رقیب، علی‌خامنه‌ای شخصاً وارد میدان شد و در سخنان خود در نماز عیدفطر در ۱۸ آدی ماه ۷۸ گفت: «قانونی که مجلس شورای اسلامی تصویب و شورای نگهبان آن‌را تائید کرده برای همه معتبر و حجت است، چه کسی آن‌را پیسنند و یا نیسنند، همه موظفند به قانون عمل کنند».

بکارگیری تیغ برآن نظارت استصوابی و تصویب قوانین محدود کننده توسط اکثریت مجلس شورای اسلامی همراه است با ادامه فشار بر روزنامه‌های وابسته به جبهه دوم خرداد در تهران و شهرستان‌ها برای پائین آوردن امکانات تبلیغی جناح مخالف. در کنار این سه محور تاکتیکی، وارد کردن

بقیه در صفحه ۲

ضرورت سازمانیابی

جنبش پرداخت به

موقع دست‌مزد!

حشمت محسنی

«دست‌مزد کارگران کارخانه‌های استان گیلان مانند نساجی شمال، ایران جیکا، تن‌ساز، کفش گنجه، شرکت گیلتان، ماکارونی‌سازی نغمه، رنگ‌سازی سراوان، جوراب گیلان از ۲ تا ۴

بقیه در صفحه ۴

راز درماندگی

اصلاح طلبان

سارا محمود

حمیدرضا جلالی‌پور در نشریه آزادگان (سه‌شنبه ۷۸ دی ۷۸) دفاع از اکبر گنجی در برابر منتقدین و از جمله رسول امغری را بعهد گرفته است که از جمله در مقاله‌ای تحت عنوان: «عالیجنابان و آن‌روزها، هر دو خاکستری» در همین روزنامه در ۷ دی ماه ۷۸ نوشته

بقیه در صفحه ۳

دنباله از صفحه ۱ نه! شورش تهیدستان را.....

نظم و قانون است، گوش شنوایی برای آن پیدا نخواهد شد.

نماینده استانداری تهران، با پذیرش ضمنی درخواست‌های اعتراض‌کنندگان، توانست بحرانی را که می‌رفت ابعاد غیرقابل پیش‌بینی بیابد را مهار سازد. اما هرگاه بخواهد به قولی که داده است پایبند بماند و اجازه دهد چهاردانگه به زیر چتر خدماتی تهران ره یابد، دانسته یا نادانسته، یکی از مهم‌ترین سیاست‌های شهری رژیم اسلامی را زیر سؤال برده است. سیاستی که در دوران زمانداری رفسنجانی اختیار شد و بعنوان درمان معجزه‌آسای همه دردهای شهری معرفی گردید و می‌توان آن را به اختصار جایگزینی طرح‌های منطقه‌ای توسعه شهری بجای طرح‌های جامع شهری نامید. این سیاست با تأکید بر بوجود آوردن مراکز شهری جدید و جلوگیری از پیدایش "مگا شهرها"، در اساس کوششی است برای تحدید جغرافیای شهری بر این اساس که هر کس در شهری زندگی کند که بودجه‌اش اجازه می‌دهد. در شرق و غرب تهران بزرگ اگر اجرای این سیاست به پیدایش شهرهایی منجر گردید برای سکونت لایه‌های میانی نظیر پردیس و هشتگرد، در جنوب تهران سبب شد که شهرک‌های تهیدست‌نشین که منطق توسعه تهران آن‌ها را بوجود آورده بود، از این شهر جدا شوند و در زیر مجموعه‌هایی بلحاظ مالی و اداری مستقل، نظیر اسلام شهر، به هم بچسبانده شوند. با اجرای این طرح در جنوب تهران مقامات امیدوار بودند که نه تنها سکونت‌گاه‌های غیررسمی بگونه‌ای "سامان" بیابد که نه دیگر سر باری باشند روی تهران و نه خطری باشند برای "امنیت" سیاسی و فرهنگی بلکه ادامه استفاده از برق و آب مجانی نیز، آن جا که دسترسی به چنین شبکه‌هایی ممکن است، ناممکن گردد و راه گریز از پرداخت عوارض نیز بسته شود.

چشم‌پوشی از اجرای این سیاست در مورد چهاردانگه و مستثنی ساختن ساکنان آن از این که در کنار رانده شده‌ترین‌ها باقی بمانند، امتیازی است که نمی‌توان ساکنان سایر شهرک‌ها و شهرهای تهیدست‌نشین را از آن محروم ساخت. اگر از آب و برق مجانی دیگر اثری نباشد و پرداخت عوارض هم الزامی باشد دیگر چرا محرومیت مضاعف؟ همه ساکنان اسلام شهر و ساکنان همه اسلام شهرهای دیگر هم می‌خواهند "تهرانی" باشند نه اسلام شهری! می‌خواهند از منابع و امکانات شهری برخوردار گردند که به قیمت خانه خرابی و سال‌ها چادرنشینی و آلودگی‌نشینی آنان، در آن اتوبان سازی و پارک‌سازی و برج‌سازی شده است. و بنابراین چه دلیلی دارد که زیر بار تقسیمات منطقه‌ای و شهری‌ای بروند که روند افزایش نابرابر در توزیع امکانات و منابع را نهادی می‌سازد.

با چنین منطقی، تنها سه روز بعد از وقایع چهاردانگه، هزاران نفر از مردم هفت‌گل راه‌پیمایان به خیابان‌ها ریختند و با شعارها و درخواست‌های مشابهی علیه محرومیت‌ها و نابرابری‌ها شوریدند. آن‌ها نیز گفتند، دیگر حنای حکومت اسلامی برابمان رنگی ندارد و گوش‌های مان به وعده و وعیدها بدهکار نیست. پس از گذشت بیست‌سال از انقلاب، دیگر تهیدستی، فلاکت و خاکسترنشینی را بر نمی‌تاییم. زمانی که تنها راه "مشارکت سیاسی" برای ما شورش است، ما از اقدام بدان روی نمی‌گردانیم. و بالاخره وقتی خط فقر از هفت‌گل تا چهاردانگه امتداد دارد، خیزش‌های ما مکان ممنوعه‌ای نمی‌شناسد و سر باز ایستادن ندارند.

دنباله از صفحه ۱ جناح حاکم شمشیر را....

هاشمی رفسنجانی بعنوان سفینه‌ی نجات جناح تمامیت‌خواه، هدف فلج کردن جبهه دوم خرداد را دنبال کرده است. ورود هاشمی رفسنجانی در رقابت‌های انتخاباتی و استقبال گرم تمامی تشکل‌ها، باندها و نیروهای جناح تمامیت‌خواه از اقدام او، جبهه دوم خرداد را با انشعاب و تشتتی شدید روبرو ساخته است. بالاگرفتن اختلاف بر سر آوردن یا نیاروردن نام هاشمی در لیست‌های انتخاباتی، نیروها و تشکل‌های جبهه دوم خرداد را به دو گروه تقسیم کرده است. گرایش تندرو و بویژه بخش دانشجویی این جبهه اعلام کرده‌اند تحت هیچ شرایطی حاضر به آوردن نام هاشمی رفسنجانی نخواهند بود. فشار گرایش تندرو به حدی است که در شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز نیز تنها سه نفر به نفع آوردن نام هاشمی رفسنجانی رأی داده‌اند. اما حزب کارگزاران سازندگی بویژه پس از سخنان محمدهاشمی، عملاً اعلام کرده است که لیست جداگانه خواهد داد و با این اقدام راه را برای ارائه لیست مشترک مسدود کرده است. بدیگر سخن انشعاب در جبهه دوم خرداد قطعیت یافته است.

اما شکاف تنها در کلیت جبهه دوم خرداد پدیدار نشده است. در میان نیروهای خط‌امامی جبهه دوم خرداد نیز اختلاف‌نظرهای جدی‌ای بروز کرده است. گرایش تندرو خط‌امامی از اقدامات رهبری‌شان بشدت ناراحت هستند. فشار بر خاتمی برای استفاده از اختیارات قانونی‌اش افزایش یافته است. گرایش تندرو پس از شکست طرح‌های میانه‌روهایی همچون کربوبی و خاتمی، خود را در وضعیت بهتری می‌بیند. اقدامات قاطع جناح حاکم در دصلاحتی‌ها و تصویب ضریبی قوانین به ضرر نیروهای مخالف در مجلس شورای اسلامی، نشان داده است که پُر وحدت‌طلبی تمامیت‌خواهان که اهلپانه مورد استقبال گرایش میانه‌رو مجمع روحانیون مبارز قرار گرفت و به نشست‌های مشترک کربوبی با مهدوی‌کنی و رهبران دو تشکل مجمع روحانیون مبارز و جامعه روحانیت تهران و ملاقات‌های مهدی کربوبی و محمدخاتمی با شورای مرکزی جمعیت مؤتلفه اسلامی منجر شد، حقانیت نظرات گرایش تندرو در بی‌اعتمادی به تمامیت‌خواهان را اثبات کرده است. حوادث این چند ماه نشان داد که جبهه دوم خرداد با انفعال خود بویژه در مجلس شورای اسلامی یک فرصت تاریخی را برای تعرض از دست داده است و حال، زمان به ضررش عمل می‌کند. آن‌ها این حقیقت را فراموش کرده‌اند که جناح حاکم برای حفظ قدرت خود و برای انسجام حکومت دست به هیچ‌سازشی نخواهد زد. جناح حاکم می‌داند که اگر در انتخابات مجلس ششم شکست بخورد معلوم نیست سرنوشت قدرتش و حتی سرنوشت حکومت اسلامی چه خواهد شد.

اما آیا اقدامات تمامیت‌خواهان می‌تواند

نتایج مورد نظر را در بر داشته باشد؟ آیا جناح رقیب و بویژه اردوی رئیس‌جمهور حاضر است از ترس مردم به این خفت و خواری تن در دهد و سکوت اختیار کند و یا دست به مقاومت و اعتراض خواهد زد؟ آیا اردوی اصلاح‌طلبان قادر خواهند بود از اهرم‌های قانونی خود در وزارت کشور سود جسته و وضعیتی همچون انتخابات شوراها بوجود خواهد آوردند؟ آیا آن اقلیت محدود نامزدهای تائید صلاحیت شده‌ی اصلاح‌طلبان حاضرند دست به یک نافرمانی مدنی زده و در همبستگی با کاندیداهای رد صلاحیت شده از عرصه رقابت‌ها کنار روند و بر رسوایی جناح حاکم و شورای نگهبان قدرت ولی فقیه بیافزایند؟ و در این میان مردم چگونه وارد عمل خواهند شد؟ این‌ها سؤالاتی است که فضای سیاسی امروز ایران را پر کرده است. حوادث «چهاردانگه» «هفت‌گل»، رشد اعتصابات دانشجویی، گسترش حرکت‌های کارگری و مقاومت رو به افزایش جوانان در مقابل زورگویی‌های نیروهای بسیج، نشان داده است که تحولات سیاسی کشور، امروز از پائین رقم خواهد خورد. سؤال کلیدی این است که تا چه حد احتمال آن وجود دارد که اقدامات فراقانونی و گسترش حرکت‌های توده‌ای بساط انتخاباتی که دیگر امکانش برای انتخاب کردن، حتی از میان حکومتیان باقی نگذاشته است را در هم بریزد. این نکته‌ای است که در نامه ۳۲ تن از شخصیت‌های جبهه دوم خرداد به خاتمی بر آن تأکید شده است. آن‌ها رئیس‌جمهور رژیم را از ورود مردم به صحنه ترسانده‌اند و از او خواسته‌اند این خطر را به جناح رقیب حالی کند. اما آیا در این صورت جناح حاکم از ترس اقدامات مردم به این نتیجه خواهد رسید که نباید بی‌گدار به آب بزند؟ هر چند مجموعه داده‌ها و قرائن نشان می‌دهد که جناح حاکم، انتخابات مجلس ششم را به مبارزه‌ی مرگ و زندگی تبدیل کرده است و قصد عقب‌نشینی و کوتاه آمدن ندارد.

به هر حال اقدامات جناح حاکم و بویژه هیئت‌های نظارت منتخب شورای نگهبان، هنوز پایان کار نیست. تا زمان برگزاری انتخابات در ۲۹ بهمن‌ماه ۷۸ حوادث زیادی در عرصه سیاسی کشور رخ خواهد داد. ایران امروز در شرایط یک تحول سیاسی و انقلابی پر تب‌وتاب بسر می‌برد. در این شرایط، حوادث هر روز، هم‌وزن حوادث چندین سال دوران رکود خواهد بود. در این میان برای نیروهای چپ و انقلابی، برای سوسیالیست‌هایی که سازماندهی قدرت مردم را در دستور کار خود قرار داده‌اند، سازماندهی هر چه وسیع‌تر تشکل‌های مستقل توده‌ای و نشان دادن راه‌های اقدام مستقل توده‌ای و حمایت از آن، و سازماندهی هر چه گسترده‌تر و متنوع‌تر نافرمانی مدنی، پایه‌ای‌ترین مسئله است. استفاده از تضادهای جناح‌های حکومتی و افزایش فشار بر حکومت تنها در این راستا می‌تواند معنا و مفهوم داشته باشد.

بود: "چرا گنجی و دوستانشان، این متخصصان کنونی شناسایی علیجنابان، در توصیف و تشریح وقایعی که در تاریخ خانه اشباح رخ داده تقویم حوادث را تا سال ۶۸ به عقب می‌برند و همان جا زمین گیر می‌شوند. چرا گنجی‌ها که به شفاف‌سازی اطاق سیاست علاقه دارند به رویدادهای پس از پیروزی انقلاب نمی‌پردازند، یعنی زمانی که روحانیون هوادار آن‌ها، بالاترین سمت‌های قضایی را داشتند، سال‌هایی که بیشترین اعتراض‌ها به نقض حقوق بشر شد. چرا وقتی گنجی‌ها از اتهام گروه‌های فشار سخن می‌گویند، از حمله دوستان شان به میتینگ‌ها، اجتماعات، بساط کتاب‌فروشی‌ها و مخالفان خود در فردای انقلاب سخن نمی‌گویند؟ آیا آنان مخالفان خود را به اتهام ضد ولایت‌فقیه، کمونیست، منافق و محارب از صحنه خارج نمی‌کردند؟ آیا در سال‌های یاد شده اساساً حق حیات برای مخالفان خود قائل بودند و تربیونی کوچک - حتی خانگی - به مخالفان می‌دادند؟... در نهایت چرا گنجی کلید لامپ این تاریخ‌خانه را یک‌دفعه نمی‌زند تا این مراسم که مدت‌هاست تنها با شرکت دو یا سه نفر اجرا می‌شود، به حضور خیل عظیم عالی‌جنابان رونق گیرد و تنها به سعید امامی، برادر حسین و حسن خلاصه (نشود؟)

دفاعیه آقای جلالی‌پور از اکبر گنجی نه تنها او و اصلاح‌طلبان هم‌سخن را از زیربار اتهام رها نمی‌کند، بلکه یک "اعتراف‌نامه" درخشان است که به روشنی راز درماندگی جریان اصلاح‌طلبان امروز ایران را افشاء می‌کند.

جلالی‌پور در باره دهه فاجعه، ۶۷-۵۷، سکوت نمی‌کند، او با جسارتی که صفت میزبه سعید امامی‌ها و تیمسار سردار نقدی‌ها در این دوران محنت‌بار خنده‌گرگ‌هاست از جنایات عالی‌جنابان سیاه - نه خاکستری - دفاع می‌کند.

آقای جلالی‌پور دوران حکومت جمهوری اسلامی را به دو بخش تقسیم می‌کند: دوره ترمیدور انقلاب!! که یا با یبانه‌ی ۸ ماده‌ای خمینی در سال ۶۰، و یا با پایان جنگ در سال ۶۷ پایان یافت و دوره پس از آن. به گفته جلالی‌پور دوره "ترمیدور" انقلاب اسلامی، دوره حکومت دوگانه، دوران بی‌دولتی بود و وظیفه اساسی آن دوره تأسیس دولت؛ و

همین "رسالت" بود که بهشتی بر عهده گرفت و همین است که او را در چشم جلالی‌پورها - و نه فقط یزدی‌ها و خامنه‌ای‌ها - به قهرمان انقلاب تبدیل می‌کند.

جلالی‌پور همه جنایات و خشونت‌های آن دوره را به عنوان "روش‌های انقلابی" دوره ترمیدور توجیه می‌کند و آن‌ها را در مقابل "رسالت" برپایی دولتی بر پایه ولایت فقیه قابل بخشش می‌داند.

برای نقاب کشیدن بر چهره زشت خشونت‌های که بر پایه آن ولایت فقیه در ایران مستقر شد، هیچ استدلال و بهانه‌ای رسوا کننده‌تر و فریبکارانه‌تر از پناه گرفتن پشت صورتک‌های تقلید شده از انقلاب‌های بزرگ گذشته نیست. رسوا کننده چون تکرار مبتذل کاری است که مبلغان دیکتاتوری مکرر در مکرر کرده‌اند، فریبکارانه، زیرا هیچ سختی بین آن‌چه در ایران اتفاق افتاد با آن‌چه در انقلاب بزرگ فرانسه روی داد وجود ندارد.

انقلاب کبیر فرانسه - هم انقلابش و هم ضدانقلابش - جهان و نظامی منسوخ و پوسیده را رویداد و پی‌افکن عصری نو و نظامی نو گردید. رژیم‌سیرا و دانتون‌ها فتودالسیسم را درهم شکستند و سر فتودال‌ها را بردار کشیدند، ناپلئون نه فقط در فرانسه که در سراسر اروپا نظامی را پی افکند که بر پایه آن بورژوازی دنیای نوین را ساخت. علیرغم این تکان‌های بزرگ که بشریت را چنان به جلو جهانید که حتی ضدانقلاب بورژوازی را مجبور کرد آرمان‌های انقلاب شکست خورده، آزادی و برابری را به رسمیت بشناسد، ترمیدور لکه‌ای بر دامن این انقلاب بزرگ باقی ماند.

اما انقلاب ایران یک شبه - و درست در اوج پیروزی قیامش علیه سلطنت - بدست خمینی غیب شد. یک ملت که می‌رفت - یا حداقل می‌خواست - آینده‌ای آزاد از دیکتاتوری، وابستگی و بی‌عدالتی بسازد، ناگهان به بازگشت به عهد مرده‌ای فراخوانده شد که حتی روح مردگان نسل‌های پیشین هم از آن بی‌خبر بود و رسوم اش را نه در کتاب‌های مکتوب تاریخ بلکه از رساله‌های خاک‌خورده در حجره طلبه‌های بی‌خبر از تاریخ و علم می‌بایست کشف کرد.

بزرگ‌ترین فاجعه‌ای که در دهه اول انقلاب روی داد، فاجعه‌ای بزرگ‌تر از کشتار موحش نویی - سنگدان بی‌گناه،

بزرگ‌تر از قتل عام‌های دلخراش ۶۰ و ۶۷، همان اعلام ولایت فقیه و "تأسیس دولت" فقیه بود. اعلام ولایت فقیه چیزی بالاتر از الفاء حق رأی عمومی بود، اعلام بی‌حقی عمومی بود. اعلام بی‌حقی عمومی درست پس از یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم، آن‌هم در دهه‌های پایانی اش. اعلام بی‌حقی عمومی دو قرن پس از انقلاب کبیر فرانسه. اعلام حق ولایت روحانیت بر تمام یک ملت در عصری که حق حاکمیت مردم، آزادی و برابری رسماً نظریه خدشه‌ناپذیر جامعه بشری به‌شمار می‌آید.

این ریشه فاجعه بود، همه جنایات جمهوری اسلامی چه در دوره ترمیدور آقای جلالی‌پور، چه پس از آن تا قتل‌های زنجیره‌ای از این ریشه روئید.

راست است این حکومت بر پایه اراده مردم تأسیس شد، یا دقیق‌تر گفته شود اراده‌ای که بر ناآگاهی و پندار واهی استوار بود، اما مردمی که به جمهوری اسلامی آری گفته بودند بسرعت بیدار می‌شدند، قشری پس از قشر دیگر.

سطحی از آگاهی به سطح بالاتر از آگاهی ارتقاء پیدا می‌کرد و مردم مطالبات و حقوق خود را پیش می‌نهادند، و حکومتی که بر پایه اراده ناآگاه تأسیس شده بود دریافت که دیگر تنها از طریق سرکوب گسترده اراده مردم می‌تواند خود را تحکیم کند. این بود ماجرای "تأسیس دولت" و رسالت بهشتی‌ها و خود خمینی. فراموش کرده‌اید که بهشتی منفورترین چهره حاکمیت در میان مردم بود؛ زیرا او می‌رفت دولتی را تأسیس کند که مردم عملاً در جهت ناپایدار کردنش حرکت می‌کردند - و البته مردم هنوز دچار این پندار واهی بودند که این بهشتی است که قدرت روحانیت را تأسیس می‌کند - وگرنه خمینی در اندیشه قدرت مطلقه فقیه نیست.

اعلام ولایت فقیه، اعلام بی‌حقی عمومی و تلاش برای به تحقق رساندن این اعلام یعنی "تأسیس دولت" و ولایت روحانیت بر مردم، ریشه خشونت و سرکوب در جمهوری اسلامی است. مجاهدین آن زمان که گرفتار تئوری‌های بلانکیستی بودند، و با مجاهدین امروزی فرق‌های اساسی داشتند، گناه بزرگشان این بود که با سیاست‌های شان یک خیابان متحرک الکترونیکی زیر پای رژیم گذاشتند تا سیاست سرکوب - سوب آن‌ها باسرعتی سرسام‌آور عمل کند. اما ولایت فقیه بدون مجاهدین هم مجبور بود سرکوب کند،

چنان‌که پس از کشتار ۶۰ که بهانه مجاهدین را با خود داشت کشتار ۶۷ آمد، زمانی که دیگر ولایت فقیه هم مجاهدین، هم کمونیست‌ها، هم بنی‌صدریون، هم نهضت آزادی و همه مخالفین را که آقای جلالی‌پور تحت عنوان تروریست، مشکل اصلی و مهم‌ترین عامل خشونت دوره ترمیدورشان می‌خواند، سرکوب کرده بود. مسأله این است که ولایت فقیه تنها با سرکوب همه و هر نوع مخالف دیکتاتوری روحانیت می‌تواند در ایران مستقر باشد.

اگر جریان به اصطلاح "اصلاح‌طلبی" در ایران واقعاً اصلاح طلب بود، یعنی اگر می‌خواست - حتی به پندار - حداقل حق رأی مردم را "آرام، آرام" و "بدون خونریزی" به آن‌ها بازگرداند نمی‌توانست از بازشناسی این حقیقت استنکاف کند، و این امر مستلزم آن بود که از روشن کردن چراغ تاریخ‌خانه نهراسد تا لاقل جنایت و سرکوب بنام خود خوانده شود و هر جانی و خائن خود را خادم و مخالف خود را خائن نخواند و از این طریق مهمترین عامل خشونت، یعنی انحصار حق در دست صاحبان زور لطمه ببیند. چنین اصلاح‌طلبانی را می‌شد اصلاح طلب مترقی خواند.

اما اصلاح طلبان ما چنین نمی‌کنند. چرا؟ چون حق انتقاد را محدود می‌کنند و از بزرگ‌ترین جنایات جمهوری اسلامی یعنی کشتارهای ۶۰ و ۶۷ سرفصل‌های تاریخی و دوره‌های ماقبل و مابعد ترمیدور می‌سازند تا مهمترین دوره‌ی حیات جمهوری اسلامی را که نطفه سرکوب و خشونت در آن بسته شد در تاریکی مطلق قرار دهند؟ زیرا مسأله اصلاح طلبان ما بازگرداندن حق رأی مردم به خودشان، گیریم به تدریج و به آرامی نیست. آن‌ها می‌خواهند بی‌حقی عمومی را حفظ کنند، اما روابط درونی در محفل بی‌حق کنندگان و همراه آن شکل اعمال بی‌حقی را تغییر دهند. در یک کلام این جنگ بین دایره "خودی‌هاست، گیریم دایره خودی‌های این‌ها کمی گشادتر از آنطرفی‌ها باشد.

چنین اصلاح طلبانی را با وجدان راحت می‌توان اصلاح طلب ارتجاعی خواند و با اطمینان خاطر می‌توان گفت اگر این‌ها بجای آن‌ها بنشینند بر سر مردم همان می‌آوردند که آن طرفی‌هاشان.

دنباله از صفحه ۳ راز درماندگی اصلاح طلبان

اصلاح طلبان مترقی همیشه جلوتر از مردم حرکت می کنند، اصلاح طلب مرتجع همیشه از مردم عقب است. اصلاح طلب مترقی همیشه مردمی را که هنوز بیدار نشده اند، آگاه می کند، اصلاح طلب مرتجع می گوشت مردم بیدار را خواب کند.

اصلاح طلب مترقی از ورود مردم به صحنه استقبال می کند، اصلاح طلب مرتجع از ورود مردم به صحنه هراس دارد، و سرانجام اصلاح طلب مترقی عاقبت منشاء تحول و نوسازی می شود، اما اصلاح طلب مرتجع کارش به آن جا می کشد که وقتی تنفس هوای کهنه برای مردم غیرقابل تحمل شود و آن ها خود برای باز کردن راه تنفس شان وارد صحنه شوند، بسرعت به آغوش ارتجاع محافظه کار پناه برده و همراه آن ها مردم را به گلوله می بندد.

آقای جلالی پور می گوید روش افشاگری گنجی برای آن ها که می خواهند به افشای حقایق به اصطلاح دوره ترمیدور جمهوری اسلامی بپردازند باز است، اما وقتی با اولین کسی روبرو می شوند که قصد تقصیر در گذشته را دارد بلافاصله نقاب از چهره برمی دارد و چون جنتی ها او و همه مخالفان و منتقدان "دوره ترمیدور" را "منافق" و "وابسته به اجنبی" و "عامل اصلی خسونت" در جمهوری اسلامی می خواند. از ایشان باید پرسید اگر فکر می کنید عامل اصلی خسونت در ایران نه "ولایت مطلقه فقیه" بلکه بقول شما "گروه های مسلح"، "تورپیست"، "قاتل بقال و قصاب" "پناه گرفته در دامن دشمن خارجی" است، پس چه فرقی است بین نظر شما و نظر سردار نقدی.

آقای جلالی پور می گوید گنجی زمان انقلاب ۱۸ سال داشت. از ایشان باید پرسید اگر شما برای "قلع و قمع" دوره "دولت سازی" حقانیت قایلید چرا سعی می کنید با توسل به سن، گنجی را از شرکت در این "قلع و قمع" مبری کنید! توسل به سن مسأله ای را حل نمی کند. چون مشکل اصلاح طلبان ما، امروز آن هاست، نه دیروزشان. اگر مسأله ای گذشته بود مردم ما بعد کافی گذشت داشتند که کسانی را که واقعاً از گذشته شرمسار باشند و برای احقاق حق مردم سنگر بچیند بیخشدند. مشکل اصلاح طلبان ما این است که امروزشان بدتر از دیروزشان است، از آینده بیشتر می ترسند تا از گذشته. و می خواهند با کند کردن حرکت مردم زمان را متوقف سازند.

حقیقت این است که با انقلاب ایران یک مومیایی در شکل جمهوری اسلامی ظهور کرد که باید به کمک معجونی از داروها از برخورد با هوای تازه مومن بماند وگرنه به جسدی متلاشی و آماده برای دفن تبدیل می شد. حالا آن معجون _سرکوب خشن_ کارکردش را از دست داده است و هوای تازه می رود که این جسد را متلاشی کند. نه روغن کاری آن جسد مشکل را حل می کند، نه می توان هوای ایران را برای حال این جسد مساعد کرد. اصلاح طلبانی که نمی خواهند با این مومیایی دفن شوند باید بپذیرند این جسد، "ولایت فقیه" _این رکن رکن جمهوری اسلامی_ عامل اصلی خسونت و جنایت در ایران بوده و هست و آنگاه اگر هم نمی توانند در فضای سرکوب کنونی ایران این حقیقت را با صدای بلند اعلام کنند حداقل بگذارند واقعیت خود را به نمایش بگذارند.

کمک مالی ویژه رادیو

حیدر زاغی

۵۰۰ فرانک

دنباله از صفحه ۱ ضرورت سازمانیابی

۲۴ ماه پرداخت نشده است». (کاروکارگر ۴مهرماه ۷۸) «کارگران نساجی خوزستان نیز از ۳ تا ۵ ماه است که دست مزد دریافت نکرده اند و به جای آن پارچه دریافت کرده اند». (همشهری ۳۰ شهریور) و بالاخره مهندس سیدعلی اکبرطاهایی معاون وزیرکار و امور اجتماعی این خبر حیرت انگیز را اعلام کرده است: «(۵۰۰ کارخانه در کشور که مشغول فعالیت هستند بین ۳ تا ۱۵ ماه حقوق دریافت نکرده اند».

(اخباراقتصاد ۱۹دی ماه ۷۸)

کارگران کشور در زمینه مزد نه تنها از عدم تناسب آن با نرخ تورم بلکه فراتر از آن با عدم پرداخت به موقع آن دست به گریبان اند. حتی می توان ادعا کرد که تا زمانی که عدم پرداخت به موقع دست مزد وجود دارد، امیدی به دستیابی به دستمزد متناسب با تورم در جمهوری اسلامی وجود ندارد. علت این امر روشن است، کشور با یک بحران ساختاری اقتصادی مزمن و حاد مواجه است که در اقلی های مشهود اگر عوامل دیگر ثابت بماند امیدی به حل آن وجود ندارد.

بنابراین حالا، حالاها ما با مسأله عدم پرداخت به موقع دست مزد در جنبش کارگری روبرو خواهیم بود. رابطه بحران اقتصادی با جنبش کارگری البته یک رابطه یک سویه و علت و معلولی نیست. به عبارت دیگر بحران اقتصادی تنها در متن و شرایط تسلیم جنبش کارگری است که بار بحران بر دوش کارگران سرشکن می شود. در شرایط مقاومت و مبارزه جنبش کارگری انتقال بار بحران بر دوش کارگران بسیار مشکل است و حتی می تواند روند معکوس طی کند. کافی است در این

باره به رابطه مبارزه جنبش کارگری و عقب نشینی رژیم پیرامون خارج کردن کارگاه های کوچک از دایره شمول قانون کار مراجعه کنیم تا صحت این ادعا روشن شود. اگر حقیقت این است که هست، جنبش کارگری در برابر زورگویی های جمهوری اسلامی، در برابر تعرض رژیم برای عقب راندن کارگران به خاکریزهای آخر راهی جز مقاومت و مبارزه در پیش ندارد. برای این که کارگران که با معضل پرداخت به موقع دستمزد مواجه اند به دست آورد قابل توجهی دست یابند، ضروری است به چند مسأله توجه شود. اولاً- پرداخت به موقع دست مزد خواست صرفاً یک رشته یا شاخه تولیدی نیست و کارگران بخش های

تولیدی مختلف را در برمی گیرد. بنابراین جنبش کارگری می بایست منطق سازمانیابی خود را بر مبنای مطالبه خواست بنا کند تا صرفاً بر یک رشته خاص

تولیدی. ثانیاً- مبارزه منفرد و پراکنده این یا آن کارخانه در رابطه با پرداخت به موقع دست مزد اگرچه لازم است، اما دیگر روشن است که این سطح از مبارزه، هم اشباع شده و هم ناکارآمد بودن خود را به عینه نشان داده است. ثالثاً- این پدیده دیگر نه موردی و نه تصادفی است بلکه یک پدیده عمومی و فراگیر در شرایط تسلط جمهوری اسلامی است که تأثیر خود را بر روی همه عرصه های نبرد جنبش کارگری بر جای می گذارد. بنابراین ضروری است که جنبش عمومی برای پرداخت به موقع دست مزد را سازمان دهیم. رابعاً- مبارزه برای پرداخت به موقع دست مزد نمی تواند به صورت مخفی و سری صورت گیرد بلکه منطق آن ایجاب می کند که به صورت علنی و در سطح سراسری سازمان یابد. در همین رابطه می توان دفاتر و مراکز علنی ای سازمان داد که بتواند امکان ارتباط کارخانه های مختلفی که با معضل پرداخت به موقع دست مزد مواجه اند را فراهم کند. برای سازمان دهی این مراکز می توان ابتدا در سطح شهرستان ها دفاتری تعبیه کرد و سپس از طریق اتصال آن ها مرکز اصلی را به وجود آورد یا برعکس می توان ابتدا آماده ترین و پیشروترین کارگران مرکزی را سازمان دهند و سپس شاخه های خود را در شهرستان ها ایجاد کنند. این امور فنی سازمان دهی را کارگران پیشرو می توانند درعمل متناسب با وضعیت حل و فصل کنند و موانع آن را از پیش پای خود بردارند. به هر حال بدون یک مبارزه همگانی، سراسری و هم زمان که همه کارگران را به وسط میدان مبارزه بکشاند، نمی توان امیدوار بود که در وضعیت دست مزد کارگران بهبودی حاصل شود.

شورش مردم هفتگل

هزاران نفر از مردم «هفت گل» در روز پنجشنبه ۱۶دی ماه پس از اجتماع در برابر شهرداری به شعار دادن پرداختند و دست به تظاهرات زدند و به خیابان ها ریختند. در این تظاهرات گسترده، ایستگاه پلیس و تعداد زیادی از ادارات دولتی به آتش کشیده شد. در این تظاهرات علاوه بر مرکز پلیس، ساختمان شهرداری و اداره پست و تلگراف نیز به آتش کشیده شد. این حرکت گسترده پس از آن صورت گرفت که ماموران انتظامی عده ای از اهالی شهر را دستگیر کرده بودند. حرکت های اعتراضی مردم هفت گل چندین نوبت انجام گرفته بود. علت اصلی ناراضی مردم این بوده است که مجلس در تقسیمات کشوری طرح الحاق این بخش به شهرستان رامهرمز را به تصویب رساند اما یک درصد از درآمدهای نفتی که می بایست صرف عمران این بخش می شد به مسجدسلیمان واگذار شده است. مردم هفتگل که یکی از مناطق نفت خیز خوزستان است و ۲۵۰۰ نفر سکنه دارد خواهان مستقل شدن این منطقه از رامهرمز هستند.